



Decision

✎ Ursula Nafula

👤 Vusi Malindi

🗨️ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

📊 2

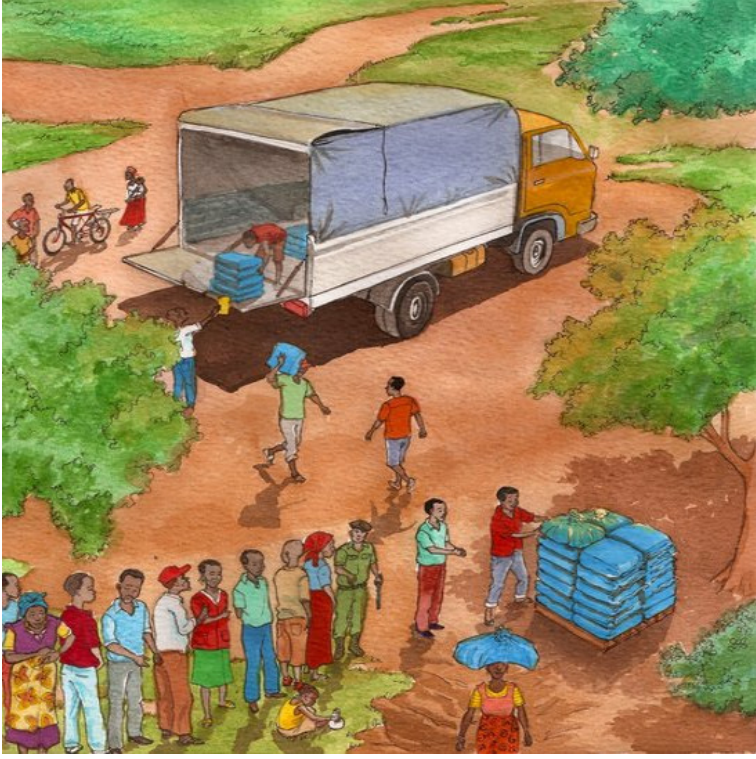
🗣️ دری / English



دِهگدهي مَن مُشکلاتِ زيدي داشت. ه مَجبور بوديم که براي بُردنِ
آب از يک نل در يک صَف طولاني ايسد شويم.

...

My village had many problems. We made a
long line to fetch water from one tap.



ه مُنْتَظِرِ بَخْشِشِ غَذا از طَرَفِ دِیْگرانِ بودِیم.

...

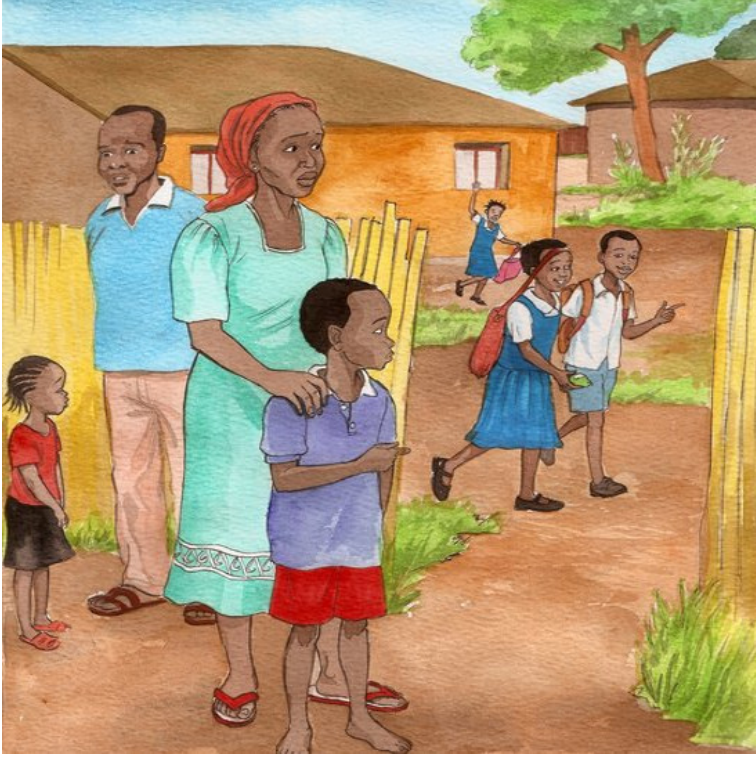
We waited for food donated by others.



د دروازهٔ خانه‌هیِ دِ را به خَطِرِ دُزدانِ زود قُفل می‌گردیم.

...

We locked our houses early because of thieves.



خیلی از کودکان از رفتن مکتب محروم می‌هندند.

...

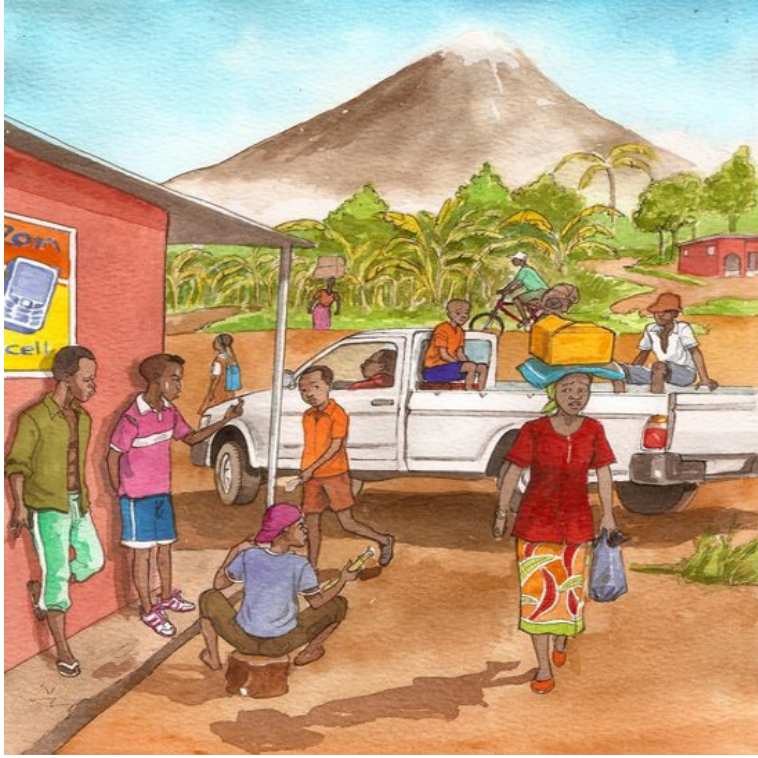
Many children dropped out of school.



دُخترانِ جوانِ به عنوانِ پیشخدمتِ در روستاهيِ ديگرِ گر
می گردند.

...

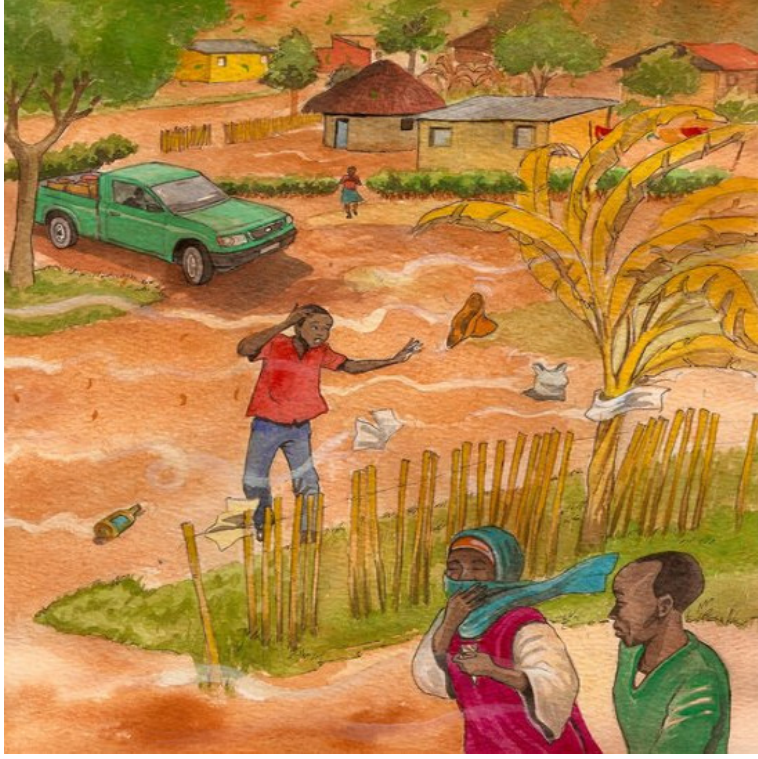
Young girls worked as maids in other villages.



پسران جوان در اطراف دهکده چکر می زدند، در حلی که دیگران
روی زمین هی مردم گر می کردند.

...

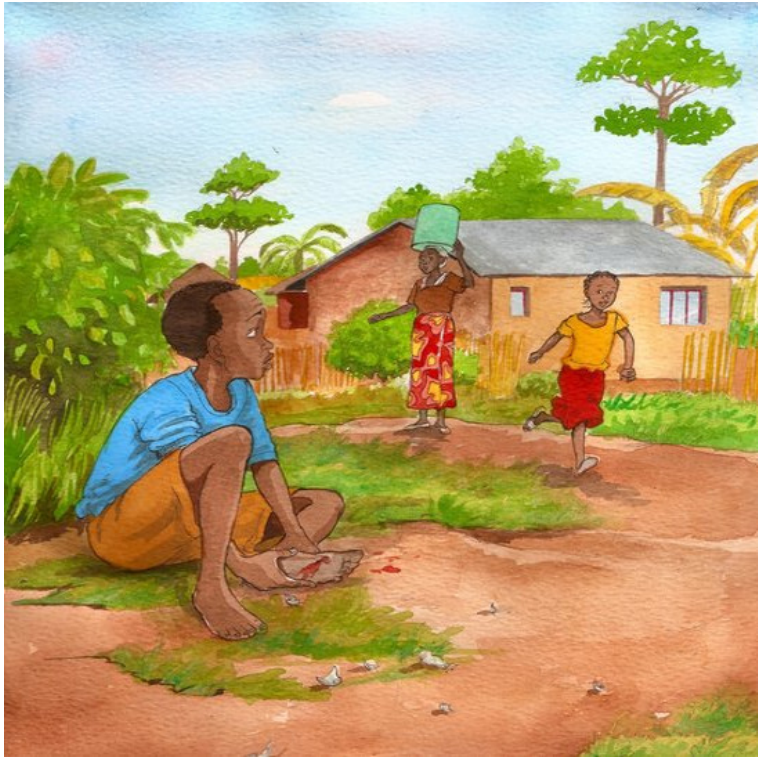
Young boys roamed around the village while
others worked on people's farms.



وَقْتِي كَهْ إِدْ مِي وَزِيد، كَغْذَهِي إِطِلَه رُوي دِرْخَن وَ دِيوَارَه
أُويزَان مِي شُدَنَد.

...

When the wind blew, waste paper hung on
trees and fences.



گاهی اوقات به خطر توتته‌هی شیشه‌هی که از روی بی احتیاطی
روی زمین ریخته شده بودند، دست و پایی مردم دُچر بُریدگی
می شد.

...

People were cut by broken glass that was
thrown carelessly.



پک روز، آب نل خُشک شُد وَ ظَرْفِ هِي آبِ دِ خَلِي هِنْد.

...

Then one day, the tap dried up and our containers were empty.



پَدْرَم بَه تَك تَكِ خَنَه ه رَفْت وَ اَز مَرْدُم خَواسْت كِه دَر جَلِسِه ي
دِه كَدِه شِرَكْت كُنَنْد.

...

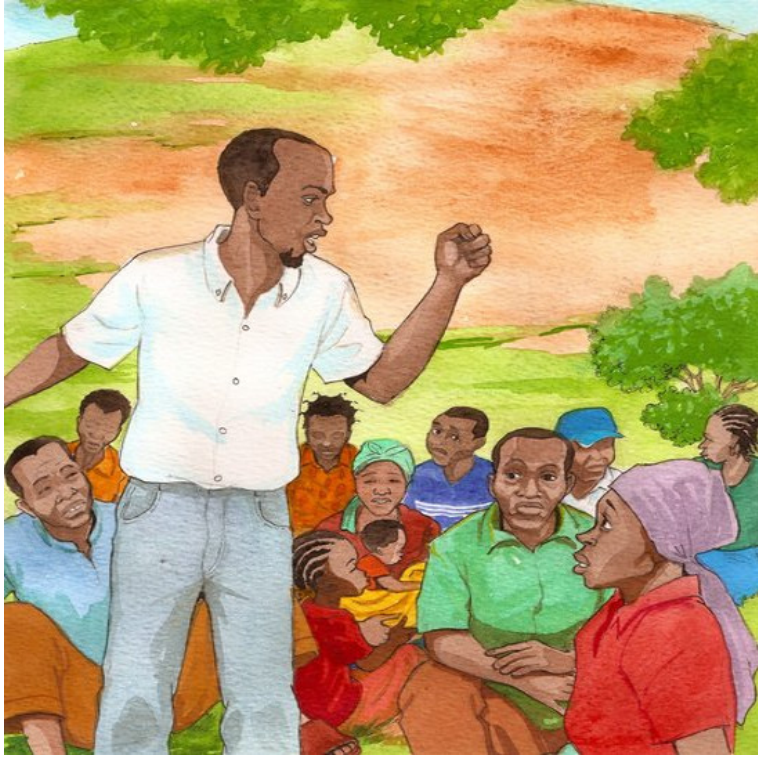
My father walked from house to house asking
people to attend a village meeting.



مردم زیر یک درخت بزرگ جمع شدند و گوش کردند.

...

People gathered under a big tree and listened.



پَدْرَم ايسدَد وَ كُفْت: ه نيز داريم كه د هَم گر كُنيم د بَتَوَانيم
مُشِكَاَتِ ه را حَل كُنيم.

...

My father stood up and said, "We need to work together to solve our problems."



جوهي هشت بده، روي پک گندهي درخت نيشسته بود و داد زد:
من مي توانم در نظافت کردن کمک کنم.

...

Eight-year-old Juma, sitting on a tree trunk
shouted, "I can help with cleaning up."



يک خنم گُفت: زن ه می توانند درکشتنِ محصولاتِ غذاییِ دِ من
همراهی کنند.

...

One woman said, "The women can join me to
grow food."



مرد دیگر ایستاد و گفت: مرده می‌توانند چه بکنند.

...

Another man stood up and said, "The men will dig a well."



همه يك صدا فرید زدیم: هدید زنده گیهن را تغییر دهیم. از آن روز به بعد همگی ب هم کر کردیم مشکلات را حل کنیم.

...

We all shouted with one voice, "We must change our lives." From that day we worked together to solve our problems.




Global Storybooks


globalstorybooks.net

تصميم

Decision

 Ursula Nafula

 Vusi Malindi

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

